

فرانکلین عاشق این بود که زمستان‌ها بیرون خانه بازی کند.  
می‌توانست اسکیت‌سواری کند، هم رو به جلو، هم عقب‌عقب.  
دوست داشت دانه‌های برف را با زبانش بگیرد و دراز بکشد  
روی برف‌ها و شکلی فرشته درست کند. ولی امروز فرق داشت.  
فرانکلین خیلی کلافه بود.



